

# توسعه و حلقه گمشده آن در ایران

## نوشته محسن قانع بصیری

یکی از شاخصهای اصلی و مهم توسعه چگونگی توزیع منابع و روندی است که این توزیع دنبال می‌کند. بدین معنی که جهت اصلی توزیع منابع در جامعه به سمتی است که؛ بتواند موجب افزایش ارزش افزوده اجتماعی شود. طبعاً این جهت در دوروند تولید و مبادله دنبال می‌شود. در بهترین شرایط می‌توان حالت بهینه توسعه را مبادله میان دو یا چند نیروی مولد در یک جامعه تعریف کرد. در این وضعیت نوعی حرکت شتابنده به سوی توسعه دست خواهد داد.



این مقدمه را از آن روی بیان کردیم تا نشان دهیم، توسعه در مبادله مولد، و جهت‌گیری منابع به سمت آنها نهفته است. حال توجه کنید به مشکل کشور ما در رابطه با پدیده توسعه؛ هنگامی که رقمی معادل ۲۰۰۰ میلیارد تومان در سال، از مدار جهت‌گیری توسعه حذف و به سمت سویسید و مصرف هدایت شده است. و باز هم بر روی ارقامی تأمل کنید که به دلیل ضعف مدیریت در استفاده از منابع بدست می‌آیند (فی‌المثل تفاوت رقم میان دستمزدها و میزان بهره‌وری پائین). و باز هم بر روی حجم عظیمی از منابع که در فاصله میان مبادله دولت با بازار دلالتی گم می‌شود (تظنیر کمیسیونهای خریدها و فروش‌ها که نمی‌توان ارقام آنها را در جهت اتصال به کار و سرمایه‌گذاری هدایت کرد) تعمق کنید. براساس یک اصل ساده می‌توان به این نتیجه رسید که هنوز به اصول توریک منطقه‌ای و مبانی استراتژیک برای جهت‌گیری صحیح منابع، و حرکت به سوی توسعه دست نیافته‌ایم و حتی با رشد شتاب‌آزیز افشار متوسط مصرفی و گسترش فرهنگ شبه مدرن این افشار، آینده جهت‌گیری سالم توسعه در کشور ما چندان روشن نیست.

آمارها نشانگر آنند که میزان حقوق‌بگیران دولتی به مرز ۳/۸ میلیون نفر رسیده است و بدین ترتیب دولت تبدیل به بزرگترین دستگاه اشتغال‌زا در کشور شده

است. در حالی که همین دولت، با مدیریت فعلی خود، تنها توان اخذ ۲ ساعت کار مفید در هفته از چنین حجم متورمی نیروها را دارد. در حقیقت دولت کارمزدی معادل یک هفته کامل کار را به این میزان بهره‌وری پرداخت می‌کند (این رقم هم یکی از همان منابعی است که باید صرف تولید و توسعه شود). به راستی چرا وضع چنین شده است؟ آیا می‌توان از این حلقه مسدود رشد افشار مصرفی متوسط با بهره‌وری ناچیز و توزیع منابع سرمایه‌ای میان آنها، رها شد یا خیر؟ و سرانجام آینده چنین وضعی چه خواهد شد و گریز از آن چگونه فرموله می‌گردد؟

**درآمد هنگفتی که به جیب دولت ریخته می‌شود**  
در میان تمامی اشکال مختلف سرمایه، از دولتی تا خصوصی، بهترین شکل سرمایه را آن ساختاری می‌دانند که توانسته است با سازمان-کار رابطه برقرار کند و بهترین‌های گروه اخیر را هم آن دسته‌ای می‌دانند که کارش با پژوهش آمیخته شده است. بنابراین مدیریت سرمایه، چه در شکل دولتی و چه در شکل خصوصی‌اش، هنگامی مستحسن است که با کار رابطه داشته باشد و منظور ما از سرمایه مدرن همین نوع از سرمایه است. به شرطی که سازمان آن سازمانی عقلانی و منطبق بر نظام و منطق ویژه خود باشد.

بدون آنکه توضیح زیادی در باب اهمیت فعالیت این نوع سرمایه در جهان دهیم، تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که اگر غرب صنعتی توانست در طول دو قرن اخیر و به تدریج، حجم عظیم مبادلات جهانی را کنترل کند، به مدد این نوع از سرمایه بود. تا پیش از آنکه چنین سرمایه‌ای شکل گیرد، غرب مجموعه‌ای بسیار عقب‌مانده و فاقد قدرت قابل‌انگاز و پایدار بود.

اما در ایران خودمان چه؟ آیا مدیریتی که در نهادهای دولتی و یا خصوصی شروع به فعالیت کرد و می‌کند، از نوع مدیریت سرمایه-کار است یا خیر؟ جواب بسیار ساده است، ارقام ماورای ۲۰۰۰ میلیارد تومان سویسید در سال (یعنی رقمی که می‌توانست در کنار کار قرار گیرد ولی اکنون به دلیل توزیع برای مصرف، نمی‌گیرد) و این همه ارقام نجومی حاصل از ضعف در مدیریت و کاهش بهره‌وری کار که به هدر می‌روند، نشانگر آن است که مدیریت سرمایه-کار، در بخشهای دولتی و خصوصی بسیار ناموفق‌اند و هنوز نتوانسته‌اند به اصولی اساسی، برای حرکت خود دست

یابند.

در بخش خصوصی نیز وضع چندان رضایت‌بخش نیست؛ هر چند نه به اندازه دولت، چرا که هنوز ثروتمندترین نهاد کشور-به علت انحصار و فروش نفت- دولت است و با گران شدن ارز و حجم عظیم فروش سالیانه نفت، می‌توانید حدس بزنید که چه درآمد هنگفتی به جیب دولت می‌رود. حال آن که بخش اعظم این ارقام، به جای آن که در اختیار مدیریت کار-سرمایه قرار گیرد، در بخش‌های مربوط به مصارف گفته شده هزینه می‌شود. در بخش خصوصی وضع به گونه‌ای دیگر است. در این بخش حجم عظیمی از همان ثروتی که از طرف دولت به صورت سویسید برای تنظیم مصارف قشر متوسط خرج می‌شود، دائماً متمرکز می‌شود. همین متمرکز است که توانسته است نوعی نظام دلالتی پیوسته به دولت را بوجود آورد. (بعدها ماکوشش خواهیم کرد تا نشان دهیم که مشکل بزرگ مدیریت بخش خصوصی سرمایه‌کار ناتوانی وی در ایجاد ارتباط و تبادلات، با بخشهای مولد کشاورزی، روستایی است).

**بهر تقدیر می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارقام فوق ارقامی بسیار بزرگ است. اکنون این سوال مهم اینست که؛ این ارقام با چه مکانیسمی به صورت سویسید توزیع می‌شوند؟ به نظر می‌رسد بهترین مکانیسم توزیع سویسید از طریق اختلاف در نرخ دلار یا ارز، اختلاف در اقسام وارداتی دولتی و غیر دولتی، امکانات و حقوق ویژه حاصل از ثروت نفت که دولت می‌خواهد به هر شکلی که شده آنها را از دست ندهد، از مهمترین مکانیسمهای توزیع فوق‌اند. از یک کالاکه به دست یک کاسب خرد می‌رسد و در بازار قیمتش چندین برابر است، تا یک مجوز ورود مثلا شکر که در انحصار فلان ارگان نیمه دولتی قرار دارد، همه می‌توانند، زمینه‌هایی برای ایجاد ارتباطات مالیاتی، میان مدیریت سرمایه-بازار چه در شکل دولتی و چه غیردولتی آن باشند. همین زمینه‌ها است که امروز می‌تواند آدمی را یک شبه ثروتمند کند و حسابهای بانکی آنسوی مرزها را انباشته گرداند.**

همین مکانیسم‌های کنترل مضاعف در داخل هر جریان از حرکت سرمایه و یا تکنوپروکراسی نیز می‌تواند گروه‌های خاص را آنچنان ثروتمند کند که بخواب هم ندیده‌اند، و چون زمینه اصلی ثروت و این تمرکز اصولاً در مدار مدیریت سرمایه-کار نبوده است، این نوع بیمار شده از مدیریت سرمایه به سرعت به سوی نسوعی رفاه‌زدگی غیرطبیعی می‌رود. خانه کوچک

می شود خانه چند صد میلیونی تومانی، فرشها و مبلمان آنجانی با ماشینهای چندین ده میلیون تومانی و از این قبیل. چاره‌ای هم جز این نیست. در این شرایط دیگر از آن زندگی ریاضت منشا نشانه سرمایه‌داری نوین که «ما کس ویره» به آن اشاره می‌کند و توانست غرب را صنعتی کند، خبری نیست. آنچه وجود دارد جریان غیرطبیعی تمرکز و تفرق بخش اعظم از سرمایه در جهت مصرف است، نه سرمایه‌گذاری در تولید.

بدین ترتیب نوع مدیریت سرمایه-کار-چه در شکل دولتی آن و چه خصوصی آن-از پهنه اثر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود در جامعه خارج می‌شود و نوعی مدیریت سرمایه-زد و بند، بوجود می‌آید. همین نوع از مدیریت بیمار است که توان حرکت از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد مولد و از اقتصاد فاقد مدیریت و با بهره‌وری پایین به اقتصاد با بهره‌وری بالا را ندارد.

نگاه کنید به حجم عظیم ارقام مصروف در سوسیالیسم و مقایسه کنید با حجم سرمایه‌گذاری در بخش‌های مولد دولتی، آن هم در جهتی که دائماً بر حجم اشتغال دولتی می‌افزاید، نگاه کنید به میزان تمرکز سرمایه در بخش خصوصی و مقدار سرمایه‌گذاری همین بخش در حوزه‌های تولیدی. و سرانجام نگاه کنید به وابستگی حیرت‌آور نظام تولیدی هر دو به فروش نفت. همه اینها نشانگر آنست که در پهنه اقتصاد، جای مدیریت سرمایه-کار بسیار خالی است و برای آنکه بتوانید به افقهای مختلف فعالیت مدیریت سرمایه-کار و اشکال دیگر مدیریت در جوامع صنعتی و جامعه ما پی ببرید، کافیت مقایسه زیر را دنبال کنید.

### مدیریت سرمایه-کار در جامعه صنعتی

در کشورهای صنعتی از آغاز رنسانس

بنیان نوعی عقل‌گرایی در فلسفه و علوم به وجود آمد که زمینه‌ساز تفکر مدیریت سرمایه در بعد از آن گردید. براساس این تفکر بود که توانستند ابعاد عملی منطقی کردن پدیده‌ها را از طریق کاربرد نوعی روش تحلیل استدلالی دنبال کنند. دکارت و کانت دو فیلسوف بودند که توانستند بنیادهای اجرایی و حتی اخلاقی این نگرش را بوجود آورند.

سپس در طی پروسه‌ای دو سه قرنیه بنیادهای نوعی مدیریت سرمایه-کار بوجود آمد که بر اساس اصل منفعت‌طلبی، عقل‌گرایی، تمرکز و تفرق سرمایه در قلمرو بازار و کار و در قالب سازمانهای جا افتاده عمل می‌کرد. در کنار این سازمانها، بتدریج براساس اصل رقابت، پژوهش نیز می‌توانست زمینه‌های متنوع و جدیدی از تولید را بوجود آورد و چون منابع کمیاب

زیاد بودند، بنابراین؛ دائماً این مدیریت سرمایه-کار با جمع‌آوری منابع بیشتر و حمله به سوی منابع کمیاب، آنها را به صورت منابع وافر در می‌آورد. به طوریکه این روند می‌توانست دائماً بر سطح مبادلات بیافزاید. تا حدی که بعد از اشباع بازار داخلی رو به بازار خارجی گذارد و نوع جدیدی از قدرت را که تا بحال در دنیا سابقه نداشت عرضه کند. این قدرت دیگر غارتگر فیزیکی نبود، منابع را نه تنها غارت نمی‌کرد بلکه با دستی پر از کالا به بازارها حمله می‌کرد و حتی ارزاتر از بازارهای منطقه‌ای هم می‌فروخت. بسیار طبیعی بود که زمانهای درازی بگذرد تا کشورهای فاقد مدیریت سرمایه-کار، دریابند با چه پروسه‌ای از مبادله روبروند.



آنان بی‌مناسبت نام جریان مبادله مواد خام خود را با کالای ساخته شده کشورهای صنعتی استعمار نگذاشته‌اند.

بتدریج با اوج‌گیری این نوع از مبادلات، بر تعداد نهادهای سرمایه‌داری مدرن مبتنی بر کار صنعتی در غرب افزوده شد. آنان، حتی توانستند نقش مدیریتی خود را بر دولت‌هایشان تحمیل کنند. آنان این تحمیل را از طریق مبادله مالیات و اخذ امنیت و خدمات انجام دادند. دولت‌ها که فقیر بودند، بتدریج با هر گروه از سرمایه‌ها که بیشترین مالیات را می‌دادند رابطه‌ای قوی‌تر برقرار، و نظرات آنان را در مجموعه برنامه‌های خود دنبال می‌کردند. و به همین دلیل بود که نهاد مدیریتی سرمایه‌کار، توانست به سهولت، قدرت سیاسی را از دست اشکال بدوی‌تر سرمایه و فتودالها برآید و ساختار

سیاسی جدید خود را در قالب دولت جدید به جامعه ارائه و حتی تحمیل کند. مهمترین اثر این وضع اصلاح نظام کهنه دولتی با ساختار تشکیلاتی شعاعی بود، به طوریکه ساختار دولتی جدید صاحب مدیریتی شد همانند مدیریت بخش خصوصی، با این تفاوت که اندکی بوروکرات‌تر و سازمان‌گراتر بود. با این حال بدون هیچ شکی می‌توان گفت؛ مدیریت سرمایه-کار، در دولت جدید، الگوی تشکیلاتی خود را از همان تئوری مدیریت سرمایه-کار شاخه‌ای جدید بخش خصوصی می‌گرفت. تقریباً تمامی نهادهای دولتی چه در داخل و چه در خارج در جهت همین ساختار تمرکز سرمایه و تبدیل آن به کار جدید و باز هم تمرکز بیشتر عمل می‌کردند، به طوریکه آن دولتهایی که در اروپا

از چنین روندی پیروی نمی‌کردند، به سرعت فقیر شده و از پای درمی‌آمدند. در این شرایط بود که نیروی اقتصادی بازار و نیروی سیاسی دولت، در یک جهت قرار گرفتند و توانستند به سرعت بییک تئوری اقتصادی سیاسی جدید، برای ساختار حکومتی و تولیدی-توسعه‌ای جامعه دست یابند. این تئوری بر اساس همان اصولی بود که امروزه آن را دموکراسی می‌نامند. در این میان نکته مهم آن بود که نیروی مدیریت سرمایه-کار، می‌توانست به سهولت برای خود نقش فرهنگی دست و پا کند و از طریق همین نقش فرهنگی به نوعی ارزش در جامعه تبدیل شود (چون رفاها آور است). با همین نیروی حاصل از ارزش کار بود که این مدیریت توانست از طریق حجم عظیمی از نیروهای متنوع خود، آرای لازم را برای نفوذ در بخش سیاست و اعمال نظم تحکمی فراهم کند. همین نفوذ بود که توانست دولت را به عنوان ابراز حکومت در اختیار وی قرار دهد. و با همین ارتباط بود که وی می‌توانست از طریق امنیت فعال بدست آمده از نهادهای ویژه خود، دائماً بر حجم سازمانهای کار، بیافزاید. امروزه می‌دانیم که افزایش این سازمانها به معنی اشتغال (تفرق سرمایه) و توزیع ثروت در جامعه، بر مدار کار است و در جهت معکوس آن می‌تواند خود تبدیل به بازاری فعال، برای تمرکز بعدی (تمرکز سرمایه) گردد.

حال به بنیاد اساسی حکومت، در کشورهای صنعتی دست پیدا کردیم و توانستیم درک کنیم که مدیریت سرمایه-کار در این کشورها به سرعت، کار را تبدیل به نهاد اصلی ایجاد ثروت کرد. حتی می‌توان گفت؛ در این کشورها امروزه به مدد ساختار جدید پژوهشی، هیچ‌گاه رابطه میان کار و سرمایه قطع نمی‌شود. قطع این رابطه به معنی مرکز زیر سیستم‌های مریض آنهاست.

در نگاهی دیگر، گسترش مداوم ارزش کار در این

کشورها بتدریج توانست، بنیاد فرهنگی لازم را برای ارزشمند شدن سرمایه فراهم کند. این اتفاق بخصوص از طریق مدیریت سرمایه-کار انجام شد. هر چه این مدیریت، رابطه میان سرمایه را با کار، از طریق فزونی بهره کارانه نسبت به بهره مالکانه بیشتر کرد، توانست، به سرعت، بخشی از ثروت خود را برای آشکارسازی ارزش این رابطه در قلمرو فرهنگ خرج کند و خود را بصورت یک ارزش اجتماعی بشناساند. این ارزش بود که توانست فضای لازم را برای ورود بهترین نیروها به بخشهای مدیریت-کار-سرمایه فراهم کند (خواهیم گفت جریان معکوس این روند در جهان سوم و در ایران اتفاق افتاد و به همین دلیل هیچگاه سرمایه فاقد مدیریت کارآفرین، به صورت یک ارزش فرهنگی در این جوامع معرفی نشد). بهره تقدیر به کمک همین ساختار نوین کار-سرمایه بود که بنیادهای مختلف فرهنگی یک بیک متولد شده و شروع بکار کردند. آنان نتوانستند حجم عظیمی کالای فرهنگی را هر چند فاقد معرفت و تأمل به بازار عرضه کنند.

## ما مدیریت سرمایه زد و بند داریم، نه مدیریت سرمایه کار

مدیریت سه بعدی به جای مدیریت دو بعدی نکته مهم دیگر که باید به آن اشاره کرد انقطاع میان سرمایه و کار در کشورهای جهان سوم است، بطوریکه ساختهای کهنه سرمایه توان تحرک و توزیع کالا و دانش را در جامعه ندارند. تقریباً در هیچ یک از کشورهای صنعتی نمی توان اثری از ساختهای کهنه سرمایه پیدا کرد. به همین دلیل نیز مدرنیته در این کشورها با مانع خاصی مواجه نمی شود و مدیریت-کار-سرمایه، قدرت تغییر بسیار زیادی برای تبدیلات در نهاد کار خود پیدا می کند. یکی از عوامل مهم ایجاد این قدرت، پژوهش است. به طوری که مدیریت-کار-سرمایه در کشورهای جهان صنعتی هم اکنون تبدیل به مدیریت پژوهش-کار-سرمایه شده است و باصطلاح مدیریت سه بعدی ایجاد گردیده است. یکی از مختصات مدیریت سه بعدی آن است که برخلاف مدیریت دو بعدی اتوماسیونی گذشته، می تواند رابطه غیر علمی و تحکمی خود را با محیط به رابطه ای براساس تبادل دانش و آگاهی تبدیل کند (دائماً دانشهای سطح پائین را به محیط اجتماعی انتقال می دهد تا بتواند بر نیروی تغییر در محیط کار خود بیافزاید). بنابراین مدیریت سرمایه-کار و بخصوص مدیریت سه بعدی اخیر، دارای قدرت نقد واقع بینانه پدیده ها می شود، ضمن آنکه می تواند از نیروی منفعت طلبی خود نیز بهره کافی را ببرد. و این خود یکی از ویژگی های مدیریت سه بعدی است که می تواند به مدد آن از بحرانهای بسیار سرکوب کننده جان سالم بدر برد.

بهر تقدیر می توان چنین نتیجه گرفت که: استدلال، ابزار مدیریت دو بعدی کار-سرمایه و انتقاد، ابزار مدیریت سه بعدی پژوهش، کار، سرمایه است. بنیاد عقلانی-استدلالی و بعد از آن معرفتی-انتقادی در مدیریت سرمایه در کشورهای صنعتی می تواند به سهولت دولتها را در مدار اصلاح دالم قرار دهد، بطوری که این دولتها دائماً با جذب مدیریت و اندیشه از بخش خصوصی، از حجم و بار مصارف بدون بازده خود می کاهند. و مقادیر بیشتری از سرمایه را به سوی پژوهش و تولید سوق می دهند. البته می توان چنین جهت خوش بینانه را با یک اگر همراه کرد که خود بحث دیگری است.

خاصیت انتقال سرمایه، یکی از مهمترین شاخصهای مدیریت سرمایه کار در کشورهای صنعتی است. البته همان طوری که گفتیم تا پیش از ظهور مدیریت سه بعدی و تسلط اتوماسیون بر فضای کار مدیریت دو بعدی جریان انتقال سرمایه بیشتر نزولی بود، چرا که دانش کار به شدت (به دلیل بطنی بودن

سرعت نوآوری) مخفی نگه داشته می شد. به همین دلیل نیروی تولیدی مدیریت دو بعدی توانست، مبادله مواد خام با کالای ساخته شده خود را بر کشورهای جهان سوم تحمیل کند که البته این جریان در مورد کشورهایی که مواد خام ارزشمند دارند هنوز هم ادامه دارد. همین تحمیل بود که اساس تخریب ساختار مدیریت سرمایه-کار در کشورهای جهان غیر صنعتی شد. بخصوص جریان این تحمیل، توانست حجم عظیمی از ثروت حاصل از فروش مواد خام را نصیب دولت های فقیر جهان سوم کند و طبعاً اثرات تخریبی بسیاری بجای گذارد. از جمله اثرات مهم آن غول آسا شدن دولتهای جهان سومی بود در حالی که همین اثر تا حد زیادی توانست در کشورهای جهان صنعتی نیز نوعی حالت شبه غول آسانی در دولت ها پدید آورد، بطوریکه دو جنگ جهانی اول و دوم را بر جهان به خاطر تقسیم منابع جغرافیایی مواد خام و بازارهای بالفعل و بالقوه آنها تحمیل کند.

با این حال مدیریت سه بعدی نیازی به مبادله مواد خام با کالای ساخته شده ندارد، نیروی تغییر بسیار زیاد در محیط کار وی و لزوم توزیع شدید دانش از طرق آموزش و توزیع کالایی در جامعه، گمان به مبادله کار و دانش را جایگزین مبادله مواد خام و کالا می کند. به همین دلیل است که امروزه در جهان تمامی مفاهیم یکپاره تقسیم کار و بازار جهانی می روند تا دوسویه شوند. از طرفی دیگر امروزه انتقال سرمایه، بخصوص به همراه انتقال

تکنولوژی (البته نه تکنولوژی های که هنوز مبنای بازاری آنها بعد کافی آزموده نشده اند) بخاطر ظهور مدیریت سه بعدی جدید، جدی شده است. بدون این انتقال امکان حرکت در بازار جهانی و در تقسیمات جدید برای کشورهای جهان سوم میسر نیست. همانطوری که جهان صنعتی نیز با بازارهای فقیر روبرو خواهد شد، در حالی که انبارهایش از کالاهای مختلف انباشته شده است. بدون صنعتی شدن جهان سوم، آینده جهان معجونی از فقر و بازارهای فاقد مشتری خواهد شد.

ویژگی بسیار مهم دیگر مدیریت سرمایه داری در کشورهای جهان صنعتی کنترل فشر متوسط است. این کنترل از طریق دو فرآیند کار و مصرف تنظیم می شود. در عصر مدیریت دو بعدی نیروی اصلی فاشیسم در دوران بحران ایسن سرمایه از درون همین قشر برمی خاست. در حالی که در دوران رونق برایش نوعی هنر تخم مرغی تهیه کردند و می کنند تا به هیچ عنوان امکان تمرکز غیرموند را در وی فراهم نکنند. از همان آغاز زندگی این قشر، او را مقروض می کنند. به طوری که با تشکیل زندگی تا دندان بدهکار می شود تا نوعی زندگی استاندارد مدرن، برای خود تهیه کند. سپس فرصتهای آزاد وی را نیز از دو طریق تلویزیون و تعطیلات و همان هنر تخم مرغی، بر می کنند، تا بازار خوبی برای جریان تمرکز بعدی در عرصه تولید فراهم شود. با چنین روندی، قشر متوسط هیچگاه نمی تواند نقشی مهم در ساختار حکومتی داشته باشد، چرا که علائم تمرکز را بدون نظام و سازمان کار از خود بروزی دهد. بنابراین تسلط وی بر ساختارهای سیاسی، تنها می تواند موجب امحاء تحول و تکامل در جریان کار و توزیع شود. از طرفی دیگر این قشر می تواند در درون دولت به نوعی نظام و سازمان کار دست یابد، با این تفاوت که خود انگیزه های حاصل مالکیت سرمایه ای بر نهادهای مدیریتی دولتی را از دست داده است، و بیشتر در قالب تکنوپروکرات ظاهر می شود. در این حال نیز اگر بخواهد نقشی بیشتر از موقعیت خود در سیاست بازی کند به سرعت در جهت معکوس توسعه، امکانات تمرکز سرمایه در کنار کار را محدود می کند و خود سودای کنترل سرمایه ها را در سر می پروراند، (سرمایه داری دولتی). کنترلی که پاکاهش مدام نقش پژوهش و افزایش شدید نهادهای مافیائی در درون خود روبرو می شود.

### اشکال دوگانه سرمایه داری در ایران

نکته مهم دیگر در رابطه با مدیریت سرمایه-کار در کشورهای صنعتی، رابطه آنها با دولت است. این رابطه براساس مبادله امنیت-مالیات تنظیم می شود. دقت کنید که هر مبادله ای اساس و زیربنای ارتباط سطحی میان گروه های اجتماعی است. بنابراین اساس رابطه سالم میان مدیریت سرمایه-کار در دو سازمان دولت و بخش

خصوصی باید در مدار این مبادله تنظیم شود. هرگاه این مبادله بدرستی انجام شد، نیروی اصلی توسعه نیز هویدا می‌شود. تا کید ما بر روی این مبادله از آن روست که هرگاه هر یک از طرفین نتوانند کالاها را امنیت و مالیات را به درستی تهیه و مبادله کنند، بحران اقتصادی-سیاسی جامعه نیز شروع می‌شود.

دولت نهادی است که اصولاً تولیدکننده امنیت و نهادهایی است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم به امنیت و نوع جهت‌گیری آن مربوط می‌شوند. بنابراین؛ موضوع اصلی مدیریت کار سرمایه در بخش دولت ایجاد امنیت برای مدیریت کار- سرمایه در بخش خصوصی است. این امنیت باید براساس دو اصل آزادی رقابت و گریز از انحصار و از طرف مقابل آن، گسترش نهادهای مولد و پژوهشی دور زند.

حال که به فضای اصلی اقتصاد سیاسی جامعه صنعتی دست پیدا کردید و توانستید نقش مدیریت کار- سرمایه را در این کشورها ردیابی کنید؛ بهتر است نگاهی هم به کشور خودمان بیاندازیم و ببینیم آیا مدیریت سرمایه- کار توانسته است نقشی مشابه با کشورهای صنعتی بازی کند یا خیر؟ البته جواب به سوال فوق منفی است اما سوال مهمتر آنست که وضعیت سرمایه، مدیریت و کار در ایران بخصوص در یکصدساله اخیر چگونه است؟

برای جواب به سوال اخیر؛ در ابتدا باید یادآور شویم که در ایران حاضر اشکال عقلانی از سرمایه وجود دارد که عمدتاً می‌توان آنها را در دو دسته سنتی و مدرن طبقه‌بندی کرد. منظور از مدرن آن سرمایه‌هایی هستند که بخصوص در یکصدساله اخیر به نهادهای مولد عقلانی یا سازمانهای عقلانی تولیدی پیوسته هر چند

که تنها پوسته ظاهری آنها عقلانی و مدرن بود. و منظور از سنتی بیشتر سرمایه‌هایی هستند که سازمان آنها بیشتر تجاری و سنتی است (قالبهای بازاری). می‌دانید تا پیش از دوره یکصد ساله اخیر قالبهای سازمانی سرمایه در جایگاهی به نام بازار شکل می‌گرفت. تقریباً هر دو صورت سازمان‌های مولد سنتی و تجاری سنتی در این منطقه متمرکز شده بودند. به صورتی کاملاً بارز، مدیریت سرمایه- کار سنتی دارای ویژگی‌های زیر بود:

۱- رابطه بسیار قوی با روحانیت و سطوح عامه جامعه داشت، بخصوص از بعد از واقعه «رزی» میان بازار و روحانیت و مردم نوعی هسته رهبری قوی بوجود آمد، که براساس تبادل سهم امام- ارزش اجتماعی- فرهنگی ایرانی عمل می‌کرد.

۲- با آمدن اشکال مدرن سرمایه که به صورت استعماری وارد کشور شدند و مدافع آنها نیز دولتهای ثروتمند شده بودند، مدیریت سرمایه- کار سنتی به همراه

روحانیت و گروههای دیگر اجتماعی به صورت هسته رهبری قوی در مقابل این جریان و به خصوص دولت به مبارزه برخاستند. این جریان بخصوص از واقعه رزی آغاز و در انقلاب ۲۲ بهمن توانست قدرت سیاسی- اقتصادی را بدست گیرد.

۳- مدیران مدرن سرمایه، اصولاً از طریق جوانه‌هایی در درون ساخت سنتی سرمایه رشد و توسعه پیدا نکردند، بلکه برعکس از طریق آمدن سرمایه‌های استعماری (بدلیل سفرهای سلاطین قاجار) و حمایت دولتها از آنها شکل گرفتند. به همین دلیل نیز توانایی آنها، از درون نیروی مردم اجتماع نشأت نگرفت. توجه کنید به ساختارهای مدیریتی سرمایه‌های مدرن که صوماً یا از بخش دولتی و یا از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی با سنت آموزش‌های چپ توده‌ای بر می‌خاستند. آنان یا اهل زد و بند بودند و یا به شدت اهل سرکوب از آب در می‌آمدند.

در حقیقت مدرنیته‌ای که باید از طریق نهادینه شدن



روحانیت- مردم و ایجاد هسته‌های مدرن در آنها به جریان طبیعی خود باز گردد، که اقتصاد نفتی موجب ثروت‌مند شدن دولت و قوام‌گیری این جریان فاقد فرهنگ مولد شبه مدرن تا انقلاب ۲۲ بهمن شد.

بهر تقدیر مهمترین مشکل جامعه ما در جهت توسعه کشور، ابتر ماندن نقش مدیریت مدرن سرمایه- کار بدلیل رشد نوعی تکنوپوروکراسی در بخش دولت بوده است. به طوری که به صورتی طبیعی روحانیت، بازار و مردم در مقابل آن صف آرایی کردند.

شده جالب آن است که تا اواخر دوره پهلوی، اکثر مدیران بخش سرمایه‌های مدرن کشور از بوروکراتها و تکنوپوروکرات‌ها بودند. علت نیز روشن است، آنان می‌توانستند به سهولت با بخش دولت ارتباط برقرار کنند، بنابراین بخش اعظمی از دلارهای نفتی میان دولت (کادوهای دولتی) و این بخش از سرمایه شبه مدرن تقسیم می‌شد. به طوری که بنیان اقتصادی نارضائی بازار را باید در این وحدت مافیائی جستجو کرد.

۴- جریان وحدت میان دولت و سرمایه‌های شبه مدرن که هر دو ماهیتی بوروکراتیک داشتند، به سرعت منجر به جهه‌گیری این دو جناح در مقابل بازار شد. این وضع تا بدان جا رسید که دولت تصمیم گرفت موقعیت جغرافیائی بازار سنتی را نیز تخریب کند و ساخت مرکزی سرمایه‌های سنتی و ملی را که انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و بعدها انقلاب ۲۲ بهمن به آنها متکی بود تخریب کنند. این جریان بخصوص یکی از مخرب‌ترین عواملی شد که تا امروز نگذاشته است مقوله مدرنیته و درستی یا نادرستی آن را در سرمایه‌های کشور تبیین کنیم.

### وحدت نو سرمایه‌داران مدرن یا دولت

حال ملاحظه می‌کنید که وضع سرمایه‌های مدرن در ایران به صورت مبهمی درآمد است. از یک طرف سرمایه‌های سنتی توان ارتباط و مبادله دو طرفه حتی صرفاً تجاری با جهان خارج را ندارند (بخصوص آنکه اقتصاد مواد خامی در صحنه اقتصاد جهانی در حال ضعیف شدن است) و از طرف دیگر مدرنیته در ایران بخصوص مقارن با اقتصاد نفتی شکل گرفت و به همین دلیل نوعی بی‌اعتمادی نسبت به آن وجود دارد. بهر تقدیر چاره‌ای نیست و باید از درون بازار ملی کشور، نطفه‌های مولد مدیریت سرمایه- کار مدرن اما ملی و معتقد، شکل گیرد. این جریان بخصوص باید جلوتر از موقعیتی قرار گیرد که ما آن را موقعیت تکنوپوروکراتها می‌نامیم.

سابقه مدیریت شبه مدرن سرمایه- کار در ایران چندان خوش آیند نیست. این سرمایه با جوانه زدن غیر

اجتماعی مدیریت سرمایه- کار مدرن، در درون فضای بازار شکل می‌گرفت، از طریق فعالیتهای دولتهای شبه مدرن به جامعه تحمیل شد. این واقعه تا زمان فعالیتهای رضا شاه بسیار خفیف بود. اما با قدرت‌گیری رضا شاه نوعی مدیریت سرمایه- کار دولتی مدرن بوجود آمد که به جامعه و بازار تحمیل شد. از داور که بر اساس همین سرمایه‌داری دولتی تنظیم شده بود. اجازه نهادینه شدن مدرنیته را از طریق فعالیت در درون بازار و لاشی‌گیری روحانیت ندارد و بالعکس باعث شده این دو نهاد در مقابل هر فعالیت شبه مدرن دولتی بایستند. که در حقیقت هیچ چاره‌ای هم جز این ایستادگی وجود نداشت.

۴- جریان مقابله‌گرایی هسته رهبری بازار- روحانیت، مردم با شبه مدرنیته دولتی که خود حاصل فعالیت نوعی هسته رهبری بوجود آمده از قدرت سیاسی پهلوی و قشر متوسط شبه مدرن بوروکرات تازه پا بود، می‌رفت تا با پیروزی هسته رهبری بازار-

عادی از بخشهای مختلف یک حکومت دیکتاتوری شکل گرفت، به همین دلیل هیچگاه خود را بماندند سایر گروههای فعال، در موضع جامعه نیافت. باستانهای گروه اندکی از این بخش که از بازار سنتی برخاستند، بقیه کاملاً از طریق تحول در کادراهای دولتی تکنوبوروکرات یا فرزندان دانشگاهی آنها با تربیت چپ توده‌ای بالیدند و بزرگ شدند. وحدت آنها بخصوص با دولت نفتی باعث شد که هیچگاه زندگی خود را در جامعه ایرانی جدی نگیرند.

برای آنکه بتوانید به قابلهای اصلی و ویژگیهای مدیریت سرمایه کار مدرن در ایران پی‌برید نظر شما را به نکات زیر، جلب می‌کنیم.

۱- اولین ویژگی مهم مدیریت سرمایه- کار مدرن در ایران را همانطوریکه اشاره کردیم؛ باید در نحوه بالیدن، رشد کردن آن جستجو کرد. هر چند که اشکال اولیه این مدیریت در نیروهای کارآفرینی چون حاج امین الضرب و حاج حسین آقا ملک و یا مرحوم صنایع‌الدوله شکل گرفت ولی به نظر می‌رسد این جریان تا پایان مجلس اول مشروطه نپایید. هنگامیکه به ساختار مجلس اول توجه کنید به این نکته مهم پی می‌برید که بیشترین تعداد وکلا از بخش صنعت و مدیریت سرمایه-

سهم عظیمی از درآمد بازار از این اقلام تأمین می‌شد و می‌توانست با اعمال تعرفه موجب فزونی جهت سرمایه‌گذاری بازار برای تولید داخلی آنها گردد.

به هر تقدیر، رشد انحصارات دولتی، ایجاد انحصارات جدید و سرمایه‌گذاری دولتی بر روی اقلامی از صنایع که تا پیش از آن کارآفرینان بازار بدنبال آن بودند، به صورتی جدی دولت را از بازار دور کرد و حتی باعث ایجاد جدالهای مخفی و آشکار میان این دو نهاد شد.

۳- جریان شتاب‌آمیز سرمایه‌گذاری دولتی بر روی صنایع مدرن، بتدریج منجر به تولد گروههای جدید تکنوبوروکرات دولتی شد. این گروهها دارای اشکال خاصی از فرهنگ غربی بودند که بصورتی حیرت‌آور با فرهنگ بازار و جامعه بی‌ارتباط بود. با این حال تا سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۵ جریان رشد تکنوبوروکراسی به آن مقدار نبود که به صورتی جدی دولت را در مقابل بازار و مردم قرار دهد. دولتها هنوز به اندازه‌کافی پول نداشتند تا بتوانند به راحتی دست به زایش شدید قشر متوسط تکنوبوروکرات و بوروکرات شبه مدرن زنند و از همین روی همیشه کوشش می‌کردند به طریقی رابطه خود را با بازار سنتی حفظ کنند.

## بستن تعرفه بر واردات بازار را در مقابل دولت قرار داد

کار انتخاب شده بودند اما این آرایش در مجلس دوم به شدت به هم خورد و بیشترین تعداد را ملاکین به خود اختصاص دادند.

۲- با آمدن رضاشاه سیر جریان مدرنیته از طریق توسعه مدیریت کار سرمایه متوقف شد. رضاشاه با بهره‌گیری از تز داور، برنامه توسعه صنعتی را از طریق رشد تکنوبوروکراسی و سرمایه‌گذاری دولتی دنبال کرد. تقریباً در تمامی اشکال رشد صنعتی، سرمایه‌گذاری در بخشهایی چون صنایع نساجی، سیمان و از این قبیل توسط دولت انجام شد. هرچند برخی از این سرمایه‌گذاریها در دنباله اندیشه‌هایی بود که صنایع‌الدوله در مجلس اول مطرح کرده بود (تظنیر گذاردن تعرفه بر روی اقلام وارداتی مصرفی جامعه مانند شکر، چای و از این قبیل و سرمایه‌گذاری این مبالغ بدست آمده در بخشهای راه و خدمات ملی) با این حال باید توجه داشت که این جریان تقریباً به تمامی بخشهای اقتصادی و بدست دولت تسری پیدا کرد. بخصوص با اعمال تعرفه بر روی اقلام وارداتی مصرفی، به تدریج باعث دخالت دولت در واردات این اقلام نیز شد، به طوری که ایجاد انحصاراتی چون انحصارات دخانیات، قند و شکر، چای و از این قبیل به صورتی جدی بازار را در مقابل دولت قرار داد. چرا که

علی‌رغم این مساعی در جریان نهضت ملی میان گروههایی از تکنوکراتها و بازاریان وحدتی بر علیه دولت شاه برقرار شد. این وحدت کوشش می‌کرد تا جریان شتاب‌آلود رشد دیکتاتوری وقت را تعدیل کند. اما چنین وحدتی هم به شکست انجامید، همین شکست بود که منجر به فروپاشی باقیمانده وحدت بازار با تکنوکراتها شد و تا سالهای ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ تقریباً بیشترین مقدار تکنوبوروکراتها با جریان مبارز روحانیت- بازار قطع رابطه کردند.

با شکست قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ وضع کاملاً در جهت جدائی جناحهای مدیریت مدرن سرمایه‌کار شبه مدرن وابسته به نفت با مدیریت سرمایه- بازار سنتی تثبیت شد.

این جدائی خطری بزرگ را برای شرایطی که باید موجب رشد و شکوفائی مدیریت واقعی کار سرمایه می‌شد، ایجاد کرد. چرا که آنان ناچار شدند تا دندان وابسته به دولت و اقشار متوسط مصرفی شهری شوند. اقشاری که قدرت خرید خود را از سویسب دولتی اخذ می‌کردند. در حالی که در نقطه مقابل آنها، مدیریت سنتی سرمایه‌کار در موقعیت بسیار بهتری قرار داشت و از جناح مردمی با دولت روبرو شده بود. علاوه بر آن،

این مدیریت بر خلاف مدیریت شبه مدرن فوق خود را جدی و پایدار تلقی می‌کرد، در حالی که مدیریت شبه مدرن خود را نه جدی تلقی می‌کرد و نه پایدار. تقریباً اکثر ساخت خانوادگی مدیریت مدرن یا در خارج تحصیل کرده بودند و یا در خارج زندگی می‌کردند و می‌کنند (این فرآیند در بعد از انقلاب نیز شدت بسیاری گرفت). بنابراین ضمن آنکه رفتارهای مصرفی شبه مدرن به شدت در جامعه بعد از سالهای ۴۱ عریان شد، بر تعداد قشر متوسط مصرفی نیز به شدت افزوده می‌گردید. تقریباً در اواخر دوره پهلوی تعداد حقوق‌بگیران دولتی به ۱/۲ میلیون نفر رسید. هویدا گفت؛ به امید روزی که هر ایرانی یک پیکان داشته باشد و به همین دلیل جریان شتاب‌آمیز مصرف‌گرایی به همراه رشد فرهنگ ضدکار و لومینی، نوعی بسیار زشت از فرهنگ شبه مدرن را به جامعه تحمیل می‌کرد.

در مقابل چنین جریانی مدیریت مدرن سرمایه‌کار چهارامی جز تسلیم نداشت. کوششهای محافظه‌کارانه وی برای ایجاد تشکلهائی در مقابل این جریانات و ایجاد نظم معقول کار، کاملاً توسط مشاوران بانک جهانی و کارشناسان حزب توده که نظام متمرکز دولتی را تبلیغ می‌کردند خنثی می‌شد. برای نمونه؛ شاه حتی اجازه ایجاد یک تشکل صنعتی را که ابروانی، یعنی یکی از صاحبان صنایع و مدیران مدرن کار سرمایه، در آن دوره دنبال می‌کرد، نداد. در حالی که به نظر می‌رسد حتی این شکل از مدیریت مدرن، متوجه نبود که از طریق نظام فرهنگی آن دوره دائماً تبدیل به ضد ارزش می‌شود.

### مروری بر تحولات بعد از انقلاب

با ظهور انقلاب، پیش‌بینی‌های محدودی که توسط تعداد اندکی از اندیشمندان در محافل خاص مطرح شده بود به واقعیت پیوست، تقریباً ۹۵ درصد از تعداد مدیریت سرمایه‌کار بخش خصوصی، نه تنها کارخانجات خود را از دست دادند، بلکه خانه‌ها و زندگی خصوصی خود را هم مصادره شده دیدند. در یک جریان تقریباً یکساله دولت تا دالی سه برابر هر حجم فعالیتهای خود افزود و تقریباً تمامی نظام کار سرمایه بخش خصوصی را مدیریت دولت جدید بدست گرفت. با چنین جریانی و به پشتوانه وجود ستاهی خاصی که حاصل دوران مبارزه در دوره شاه بود، توسط جریان سرمایه‌گذاری دولتی آنچنان شدتی گرفت که حیرت‌انگیز بود. تعداد حقوق‌بگیران دولتی به سرز اعجاب‌انگیز ۳/۸ میلیون نفر رسید، و تازه در این رقم نیروهایی که در سازمانهای نیمه‌دولتی فعال بودند محاسبه نشده بود. حجم سویسبها نیز تا چندین برابر افزایش یافت و به رقم عجیب ۲۰۰۰ میلیارد تومان در سال رسید و بدین ترتیب تقریباً آنچه که از بازار بخش خصوصی باقی ماند همان مدیریت سنتی کار سرمایه بود که اکنون در شکل تجاری خود در مقابل مدیریت کار سرمایه دولتی

فلاذ انجیزه آن هم در شکل تولیدی اش قرار گرفت.

در چنین شرایطی بود که ساخت دولتی به سرعت خود را در تارهای تنیده حجم عظیمی نان خور آن هم با قدرت بهره‌وری بسیار کم دید. حصارهای اصلی از این قرار هستند.

۱- رشد شدید نظریه سرمایه‌داری دولتی در اذهان و کادرهای خود.

۲- ضد ارزش شدن سرمایه‌های خصوصی.

۳- گرایش شدید به سرمایه‌گذاری‌های دولتی.

۴- فرروپاشی بیشتر ساخت روستائی و تخریب هرچه بیشتر رابطه مولد، میان ساخت روستائی با مدیریت سرمایه کار مدرن و به همین دلیل گرایش به سرمایه‌گذاری‌های متمرکز بیشتر.

۵- بروز آثار تضادهای زندگی منطقه صنعتی با مناطق روستائی همجوار و شتاب‌گیری نوعی اختلاف ناهادانه.

۶- ایجاد دائمی سازمانهای متمرکز دولتی و اتصالات مافیائی با آنها، بخصوص در میان مبادله در سطح مولد نظیر مبادله میان صنعت و کشاورزی.

اگر یک نگاه به انقلاب صنعتی در اروپا بیاندازیم، متوجه بنیاد توسعه در این انقلاب از طریق مبادله مولد میان بخش کشاورزی با صنعت می‌شویم.

«پل بروک» در کتاب «جهان سوم در بن بست» به درستی به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید.

«افزایش بهره‌وری کشاورزی در زندگی ۸۰ درصد جمعیت فعال مستقیماً اثر گذارد و موجب شد که ظرفیت منابع به سرعت افزوده گردد، که این خود، واقعاً اهمیت بسزائی داشت. به موجب برآوردهائی که به عمل آمده است، این نتیجه به دست می‌آید که در سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ تولید کشاورزی در کشورهای اروپائی محور انقلاب صنعتی با ۱۰۰ درصد فزونی گرفت. در فرانسه فزونی تولیدات به ۷۰٪ رسید ولی افتخارات انقلاب در سال ۱۷۸۹ و جنگهای امپراطوری ناپلئون این روند را متوقف کرد. جریان تداوم این روند در فاصله سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۹۰۰ قابل توجه است به طوری که بهره‌وری کشاورزی در روسیه ۳۰ درصد، در اتریش ۲۵ درصد، در بلژیک و ایتالیا ۵۰ درصد، در سوئد ۷۵ درصد، در سوئیس ۹۰ درصد و در آلمان ۱۹۰ درصد افزایش یافت.»

## چرا هویدا گفت «بامید روزی که هر ایرانی یک پیکان داشته باشد»؟

۷- فراموش کردن اینکه سوئید برای مصرف، یکی از بدترین اشکال سوئید است و می‌تواند تمامی منابع را از اطراف مدیریت سرمایه کار خارج کند. و بخصوص فراموش کردن ارزشهای تمرکزهای سرمایه در بخش‌های مولد.

۸- و متأسفانه نمایش شدن ساختهای مدیریت سرمایه کار و استفاده بخشهای سرمایه - دلالتی از مملکت‌های تولیدی.

۹- گرایشهای تعمیلی به دولت، بطوریکه هنوز یک رابطه فعال میان ساختهای تولیدی کشاورزی، صنعتی با کادریهای دولتی برقرار نشده و حتی می‌توان گفت برای این مهم هنوز فرمولی در دست نداریم.

### راه حلها

در آغاز این مقاله صحبتی از هسته‌های رهبری کردیم و گفتیم آن هسته رهبری پایدار و مهم است که بتواند زمینه‌ای از مبادله را میان مدیرانهای کار سرمایه، بخصوص در بخشهای کشاورزی - صنعت برقرار کند، در غیراینصورت، ایجاد گرایشی از هسته رهبری که از یک ساخت سیاسی دولت سوئید ده و قشر متوسط مصرفی تشکیل شده باشد ذاتاً بحران‌زاست و دائماً بماتندکرم ابریشم آفتدر پيله می‌تند تا خود، خود را نابود سازد.

کار ویژه‌ای تربیت کند و انقلاب صنعتی نیز چنین کرد. نکته جالب در جریان انقلاب صنعتی آن بود که نوع مدیریت مدرن کار سرمایه آن نیاز بسیار بر کار بیشتر و فعالیت پیچیده‌تر داشت تا اشکال قدیمی مدیریت کار سرمایه سنتی. بسیار طبیعی بود که این اشکال قدیمی به سراغ این نوع از فعالیتها نروند. در کشور ما هم اگر دولت و اقتصاد نفتی وجود نداشت، به سهولت رابطه مولد میان مدیریت جوان سرمایه کار مدرن، با بخش کشاورزی برقرار می‌شد؛ رابطه‌ای که اقتصاد نفتی آن را قطع و دولت را تبدیل به سرمایه‌گذار صنعتی با توان بهره‌وری بسیار کم و غیرکارآفرینانه کرد.

موضوع اصلی و مهم در مقابل توسعه کشور ما جریانی است که ما آن را جریان تمرکز سرمایه - کار در کنار یکدیگر و مبادله آن با بخش کشاورزی می‌نامیم. عناصر و نیروهائی که در مقابل این جریان قرار دارند عبارتند از:

۱- دولت - جالب است بگویم که دولت با اعمال سوئید مصرفی، بخصوص بر روی ایلام کشاورزی و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی دولتی، یکی از مهم‌ترین نیروهای بازدارنده ثروتمند شدن روستائیان و تمرکز سرمایه در این بخش است.

۲- ساخت دلالتی - میدانی توزیع محصولات کشاورزی: برآورد شده است که تنها با ۱۰ درصد از سودی که در این بخش عاید سرمایه‌های دلالتی میدانی می‌شود می‌توان زندگی کشاورزان را کاملاً دگرگون کرد.

۳- ساختهای مافیائی حاصل از وحدت کادریهای تکنوبوروکرات و دلالتی که به سرعت از طریق تمرکز ثروت نفتی در دستان خود، جلوی هرگونه تمرکز آزاد مولد در بخش کشاورزی و صنعت را می‌گیرند.

۴- و سرانجام: نداشتن تشکلهای مولد کشاورزی در ایران - به طوری که حتی تلویزیون و رادیو، در این اواخر کاملاً بی‌تول مسائل قشر متوسط مصرفی شهری شده است و از جنبه‌های ارزشمند و سرسخانه کار و زندگی روستائی خبری نیست و حتی روستائی مولد را نسبت به شهری با ضرب مصرف سوئیدی ۲۰۰۰ میلیارد تومان در سال عقب افتاده‌تر نشان می‌دهند.

به تمامی این مجموعه‌ها اضافه کنید این نکته مهم را که در تمامی دوران از فاصله آغاز سلسله پهلوی تا بحال هنوز دستگاه دولتی ما براساس تر داور حرکت می‌کند و حتی این تر یعنی غول آساکردن دولت و سرمایه‌گذاری دولتی به مدد دلار نفتی قوی تر هم شده است، به طوری که میزان سرمایه‌گذاری بروی صنایع مختلف در بخش دولتی، در حالی رشد می‌کند که هنوز بخش روستائی ما توان خرید حتی یک پیراهن برای عروس و یا زن خود را ندارد، چه برسد به اینکه بتواند خود را با عناصر و شاخصهای زندگی مدرن در فضای روستائی خود آشنا کند.

همین افزایش موجب فروش مازادها شد و کشاورزان ثروتمند شدند. آنان بخصوص به دنبال تکنیک‌هایی برای استحصال و پروسه بر روی مواد کشاورزی شدند. از همین جا بود که زمینه اصلی توسعه در کشورهای صنعتی فراهم شد.

بسی‌مناسبت نیست که در اواسط قرن نوزدهم شاخص پروسه بر روی پنبه در اروپا، شاخص توسعه تعریف می‌کردند جالب آن است که تا ده بیست سال پیش از این، این شاخص مربوط به تولید آهن و میزان ذوب آن بود.

باز هم نگاه کنید به وضعیت خاص کارفرمایان در نخستین مراحل صنعتی شدن در اروپا: جالب آن است در آن شرایط، بیشتر کارفرمایان و بنیان‌گذاران مؤسسات صنعتی را مردمی تنگدست و بخصوص کشاورزان سابق تشکیل می‌دادند. اینکه چرا در آن زمان سرمایه‌های مالی و بازرگانی به سراغ این تمرکز نرفتند؟ بسیار مهم است. در حقیقت انقلاب صنعتی در آن دسته از کشورهای اروپائی رخ داد که تراکم سرمایه‌های بازرگانی در آن اهمیت چندانی نداشت (توجه کنید به این تراکم در ایران که تا حد نوعی دلالتی اشباع شده و در همه نوع مبادله چنگک می‌اندازد).

به هر صورت هر دوره خاص باید برای خود سرمایه‌داری ویژه‌ای یا بهتر بگوییم مدیریت سرمایه -